

# افغانستان؛ نخبگان قوم‌گرا آتش بیاران جنگهای داخلی

مریم السادات امیرشاه کرمی

## مقدمه

(پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک) بودند. هر یک از آنان کوشیدند به تنهایی و یا با ائتلاف با یکدیگر - که اغلب ناپایدار بود - قوم تحت حاکمیت و رهبری خویش را بر اریکه قدرت بنشانند. این جریان که در زمان اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ به دلایلی کمتر نمود پیدا کرده بود، بعد از پایان دوره اشغال و رهایی از بند کمونیسم، به صورتی تفرقه‌آمیز ظهور پیدا نمود. در حالی که در زمان اشغال، گروههای جهادی می‌کوشیدند تا دامنه اختلافات را به حداقل برسانند و بر سر یک عامل مشترک مبارزه با شوروی سابق اتفاق نظر داشتند، پس از پایان دوره اشغال و از میان رفتن این عامل وحدت بخش، سران هر یک از

در بررسی و شناخت میزان تأثیرگذاری نخبگان یک جامعه بر ثبات و بی‌ثباتی سیاسی آن، شاید بتوان از افغانستان به عنوان یکی از بهترین نمونه‌هایی ذکر کرد که در آن نخبگان سیاسی نه تنها نقش مثبتی ایفا نمودند، بلکه برعکس، به دلایلی نظیر قوم‌مداری و قوم‌محوری جنگ سالاران قبایل، عشیره‌سالاری به جای شایسته‌سالاری، و تأکید بر نژاد، مذهب، زبان و قومیت، باعث گردیدند عدم ثبات سیاسی در این کشور برای طولانی مدت حاکم شود که اولین و اصلی‌ترین نتیجه آن گسترش دامنه جنگها و اختلافات داخلی بود. این نخبگان اغلب رؤسا و سران قبایل مهم افغانستان

گروه‌های جهادی، داعیه دار قدرت گردید که نتیجه این امر بسط منازعات و بعد از آن، ظهور طالبان در افغانستان بود. در حقیقت پیدایش پدیده طالبان بر مخروبه‌های کشور جنگ‌زده افغانستان، حاصل همین منازعات قومی میان نخبه سالاران و ریش سفیدان اقوام و قبایل افغانستان بود.

در تمام این مدت - از زمان خروج ارتش سرخ (۱۹۸۹) تا اضمحلال طالبان (۲۰۰۱) - نخبگان افغان به جای آنکه به فکر حفظ مرزها، رفع اختلافات داخلی، تشکیل دولت مدرن و یکپارچه و منطبق با قوانین دموکراتیک امروزی و نیز تشکیل ملت به معنای واقعی کلمه باشند، با تقسیم افغانستان به مناطق تحت سلطه و گردآوردن اقوام، طوایف و قبایل حامی‌شان، عملاً باعث بی‌ثباتی سیاسی این کشور گردیدند. در این نوشتار می‌کوشیم نقش نخبگان سیاسی افغانستان در عدم ثبات سیاسی را از نظر بگذرانیم و به این منظور فاصله زمانی ۱۹۸۹ تا ۲۰۰۱ یعنی خروج ارتش سرخ تا اضمحلال طالبان در افغانستان را حیطه زمانی مقاله حاضر، قرار داده‌ایم.

## ۲- مشروعیت سیاسی و نخبگان افغان

باید توجه داشت که در افغانستان، نظم سیاسی و حاکمیت همیشه بر شاخصه‌هایی مانند سیاستهای فردگرایانه، گروهی و یا اتحاد و سازش نخبگان مبتنی بوده که این ساز و کارها به وسیله مکانیسمها و ابزارهایی مانند اجماع نظر نخبگان و یا کسب قدرت از طریق لویه جرگه،

## ۱- ترکیب جمعیتی افغانستان

ساختار اجتماعی افغانستان مبتنی بر بافت سنتی قبیله‌گرایی است. قبیله و قوم دو مفهوم محوری در بافت اجتماعی افغانستان است.

امکان‌پذیر و عملی گردیده‌اند. از آنجا که کاربرد عملی زور و تهدید به عنوان ابزارهای کسب، تحکیم و حفظ حاکمیت بارها در این کشور به کار گرفته شده است و راههای مشروع و قانونی ابراز وجود سیاسی بسیار محدود بوده، هر گونه تغییر و تحول رژیم سیاسی با زور، خشونت و منازعه قومی توأم گردیده است. این وضعیت را در زمان سقوط حکومت نجیب‌ا... به خوبی شاهد هستیم. دولت نجیب با مسائل حادی چون بحران مشروعیت<sup>(۲)</sup> مواجه شد و این در حالی بود که مقاومت اسلامی افغانستان به شدت در تلاش بود که مشروعیت عمومی خویش را کسب نماید.

هرچه زمان سقوط حکومت نجیب نزدیک‌تر می‌گردید، اختلاف میان مجاهدین افزایش می‌یافت و در نهایت، نخبگان جهادی، مثل همیشه، از نظر قومی، زبانی، قبیله‌ای و خطوط جناحی و شخصی، متفرق باقی ماندند. رهبران هفت گروه جهادی سنی که در پاکستان مستقر بودند، نتوانستند به یک راهکار سیاسی مشترک دست یابند. هم زمان، گروههای اسلامی شیعه که در ایران استقرار داشتند نیز از انسجام چندانی برخوردار نبودند ضمن اینکه میان دو گروه شیعه و سنی اختلافات عمیقی وجود داشت. هیچ کدام از رهبران گروهها و پیروانشان نتوانسته بودند در داخل افغانستان از

اعتبار ملی برخوردار شوند. در حقیقت، نخبگان افغان که به عنوان سران و رهبران اقوام و قبایل از آنها یاد می‌شود، در آن ایام در قالب ملیشیا‌های جنگنده در مناطق قومی - قبیله‌ای خود عمل می‌کردند و هر یک ادعای خودمختاری داشت. از سوی دیگر، این نخبگان به جای تکیه بر اراده و هویت ملی افغان - صرف نظر از ایل و تبار و طایفه و مذهب - به نحو خاصی از سوی دولتها و یا گروههای عمده خارجی حمایت و تقویت می‌شدند و این امر پیچیدگی مسئله را دو چندان کرده بود. گلبدین حکمتیار، رهبر حزب اسلامی افغانستان، تحت‌الحمایه سازمان امنیت ارتش پاکستان (ISI) قرار داشت، به امید اینکه روزی بتواند رهبری افغانستان را به دست بگیرد. عبدالرب رسول سیاف، رهبر اتحاد اسلامی، به شدت از جانب عربستان حمایت می‌شد، با این هدف که آیین وهابی ضد شیعه را هرچه بیشتر گسترش بخشد. عبدالعلی مزاری، رهبر حزب وحدت، نیز در راستای سیاستهای ایران عمل می‌کرد.

در نهایت نیز دو گروه عمده یعنی جمعیت اسلامی به رهبری برهان‌الدین ربانی و پشتیبانی نظامی احمد شاه مسعود، و حزب اسلامی حکمتیار درگیر نبرد قدرت خونینی گشتند که بیش از همه برخاسته از اختلافات سنتی قومی و زبانی بود. در جمعیت اسلامی، تاجیکها

مسلط بودند که به لحاظ تاریخی هسته نخبگان متمرکز در کابل را تشکیل می‌دادند و شبیه چنین شرایطی را در شمال و غرب افغانستان نیز دارا بودند. در مقابل، حزب اسلامی، عمدتاً از اقوام پشتون تشکیل یافته بود که بیشتر در جنوب و جنوب شرق، سکونت داشتند.<sup>(۳)</sup> هر دو گروه فاقد قابلیت‌های لازم برای هدایت و سازماندهی سایر اقلیتها بودند. در عین حال، حزب اسلامی از پایگاه مردمی چندان قوی‌ای هم برخوردار نبود و حتی نمی‌توانست به عنوان سرکرده قوم پشتون، سکّان دارِ فعالیت‌های این قوم گردد. مقاومت اسلامی متشکل از گروه‌های جهادی نیز در وضعیتی قرار نداشت که بتواند با عهده‌دار شدن پروسه‌های قانونی و یا سنتی حاکمیت، زمینه را برای تغییر رژیم سیاسی و تشکیل یک دولت فراگیر اسلامی، مهیا سازد.

در این میان تنها رهبر جهادی که موقعیتی بهتر از سایرین داشت، مسعود بود. نیروهای منضبط و سازمان یافته او ضمن اتحاد با عبدالرشید دوستم توانستند کابل را تصرف نمایند، اما کنترل آنها بر کابل مطلق نبود، زیرا نتوانستند جلوی رقبای اصلی و سرسخت خود یعنی حزب اسلامی و وحدت را بگیرند و مانع اشغال جنوب و غرب کابل توسط آنها شوند.

تاریخ افغانستان نشان داده که هیچ گروه قومی واحد، نمی‌تواند به تنهایی بر کشور حکومت کند و بهترین راه حل، ایجاد ائتلاف سنتی، به عنوان نخستین گام برای تشکیل دولت ملی مشروع و قانونی است.<sup>(۴)</sup> برای نیل به این هدف، نخبگان افغان می‌باید ابتدا بر سر تقسیم قدرت میان خود به توافق برسند. درست به همین دلیل بود که مسعود در آستانه ورود به کابل از رهبران گروه‌های جهادی مستقر در پاکستان دعوت کرد که چنین کاری را انجام دهند به این امید که با توافق نخبگان (رهبران مختلفی که نمایندگی گروه‌های قومی و زبانی خود را بر عهده داشتند) ساختار قدرتی در افغانستان شکل بگیرد که اساس آن مبتنی بر احترام متقابل باشد تا از این طریق به رقابتها پایان داده شود.

نتیجه تلاشهای مسعود، انعقاد موافقتنامه ۲۴ آوریل ۱۹۹۲ پیشاور میان رهبران مجاهدین مستقر در پاکستان بود. در این موافقتنامه، چارچوب دولت موقت آینده تدوین شده بود که در چند مرحله به اجرا درآمد. مرحله نخست، عبارت بود از اعزام صبغت ا... مجردی به افغانستان و تشکیل یک دولت موقت برای مدت دو ماه؛ مرحله بعد روی کار آمدن دولت موقتی طولانی مدت تر به ریاست ربانی؛ و بالاخره مرحله آخر تشکیل شورای اهل حل و عقد که یک دولت هجده ماهه روی کار بیاورد و پس از آن زمینه انتخابات آزاد را فراهم نماید. با وجود همه اختلافها این مراحل سه گانه

تحقق یافت و فعالیت دولت ربانی برای هجده ماه دیگر، تمدید گردید.<sup>(۵)</sup>

اما واقعیت آن بود که این راه حل از نقیصه اساسی رنج می برد و آن عبارت بود از اتکا بر فردگرایی منفی، به این معنا که نارضایتی فقط یکی از طرفهای اصلی می توانست موجودیت شورا و صلاحیت راه حل نخبگان را برهم بزند و این درست همان چیزی بود که به وقوع پیوست. حکمتیار به واسطه فزون طلبی، در حالی که خود موافقتنامه پیشاور را امضا کرده بود، علیه آن وارد عمل شد و داعیه ارجحیت مقام نخست وزیری سر داد، زیرا طبق موافقتنامه پیشاور این سمت برای حزب اسلامی در نظر گرفته شده بود و اکنون حکمتیار خواستار آن شده بود که نخست وزیر تحت الامر رئیس جمهور عمل نکند، و در عین حال وزیر دفاع - که در آن زمان مسعود بود - زیر نظر نخست وزیر انجام وظیفه نماید. به این منظور حکمتیار، عبدالصبور فرید از دستیارانش را برای نخست وزیری تعیین کرد و درصدد تضعیف دولت ربانی برآمد، آنگاه با هدف تضعیف اتحاد مسعود، دوستم و سیاف، کابل را مورد حملات شدید موشکی قرار داد و در عین حال کوشید با ایجاد اختلاف میان آنها، دوستم و سیاف را از اتحاد با مسعود منصرف ساخته و با خویش همراه کند.<sup>(۶)</sup>

طی زمانی که کابل درگیر، جنگهای

گروهی بود، مذاکرات صلح پاکستان برگزار گردید و توافق حاصل شد که ربانی ریاست جمهوری و حکمتیار نخست وزیری را عهده دار گردیده و نخبگان و سران گروهها، بعد از امضای قرارداد صلح اسلام آباد، با حضور در جلال آباد، کابینه آینده را معین نمایند. با همه این تمهیدات جنگهای گروهی پایان نیافت و حتی کابینه جدید، به جای آنکه جلسه های خود را در کابل برگزار کند، مجبور شد مراسم تحلیف را در قلعه حیدرخان پغمان انجام دهد.<sup>(۷)</sup> در چنین شرایطی، اختلاف میان نخبگان بالا گرفت. تشکیل دولت موقت رقابتها را تشدید و آنها را وارد مرحله جدیدی نمود. هر یک از گروهها خواهان سهم بیشتری بودند و هیچ یک حاضر به مصالحه و سازش نبود، نخبگان نیز به جای آنکه سعی بر ایجاد و تحکیم ائتلاف و اتحاد با یکدیگر نمایند، به دامنه منازعات افزودند، لذا در ابتدای امر، حکومتی ضعیف به وجود آوردند و حتی با تشکیل شورای مشورتی نتوانستند اقدام قاطعی انجام دهند. در شرایطی که همه مردم افغانستان و جهان انتظار داشتند رهبران گروههای جهادی با تشکیل سریع یک دولت مقتدر انتقالی (از نجیب به مجاهدین) از بروز جنگهای گروهی جلوگیری کنند رقابتها منفی باعث گردید مذاکرات پیشاور و اسلام آباد راه به جایی نبرند. در نتیجه کابل سقوط کرد و

جنگهای گروهی شدت گرفت. هنگامی که دولت موقت مجاهدین وارد کابل شد، وزارتخانه‌ها و نهادهای دولتی در اختیار گروههای مختلف قرار داشت که فقط با همیاری محترمانه می‌توانستند کابل و کل افغانستان را از درگیری نجات دهند، اما بازهم عنصر رقابت منفی میان نخبگان مانع از برقراری امنیت گردید. به این ترتیب بود که دوران ریاست مجددی بدون آنکه کار مهمی انجام داده باشد به پایان رسید و ربانی در شرایطی به قدرت رسید که هر روز بر تعداد مخالفان او و مسعود افزوده می‌شد. حزب وحدت و جنبش ملی - اسلامی شمال، از موضع حمایتی خود از دولت ربانی دست کشیده و به ائتلاف با حزب اسلامی حکمتیار متمایل گردیدند و تا زمان ظهور طالبان جنگهای بسیاری میان آنها و دولت ربانی به وقوع پیوست.<sup>(۸)</sup>

از حقوق سیاسی و اجتماعی‌شان محروم می‌سازد، مسبب اصلی این امر بود. از این رو گروهها نسبت به آینده سیاسی‌شان به شدت بیمناک بودند و بی‌اعتمادی و سوء ظن بر دامنه این نگرانی، می‌افزود.<sup>(۹)</sup>

نقش ضعیف نخبگان و ناتوانی در ایجاد ثبات سیاسی و در حقیقت عدم ثبات سیاسی افغانستان، از آنجایی آشکار می‌شود که آنها به جای آنکه صلح، تفاهم و احترام متقابل به یکدیگر را اساس کسب مشروعیت سیاسی قرار دهند، همواره به فکر تقویت نظامی خود می‌بودند، چرا که می‌پنداشتند فقط از طریق زور می‌توان همه مسائل را حل کرد. بر همین اساس، جنگ و خشونت برای تصرف کابل و بعد از آن سایر نقاط افغانستان در سرلوحه برنامه‌های آنها قرار داشت. آنها عموماً سعی می‌کردند با تکیه بر وابستگیهای قومی و فردی، مراکز دولتی و مناطق بیشتری را به تصرف در آورده و موقعیت خود را تثبیت نمایند. جنگهای گروهی حاکی از همین روحیه ستیزه جویی نخبگان افغان است.<sup>(۱۰)</sup>

جَو حاکم ناشی از بی‌اعتمادی رهبران افغان به یکدیگر، به نحوی ملال آور بود که هر یک از گروهها سعی در حذف دیگری داشت و خواهان همان اندازه سهم از قدرت بود که گروه رقیبش طلب می‌نمود. همین امر باعث گردید وصول به هر گونه توافق دشوار شود و گروهها نتوانند با یکدیگر همکاری سودمندی داشته باشند. این تفکر که قوم برتر با تمرکز قدرت در دست خویش، سایر اقوام و گروهها را

بود. رقابت و فردگرایی منفی به عنوان دو شاخصه اصلی جریان نخبگی در افغانستان، سبب گردید طالبان با سوء استفاده از وضعیت عمومی موجود، به سرعت خود را به دروازه های کابل برسانند. رقابت منفی میان سران و رهبران حزب اسلامی و حزب وحدت به طالبان کمک

بسیاری نمود و هنگامی که مسعود حملات وسیع و همه جانبه خود را علیه حزب وحدت افزایش داد، حزب وحدت پنهانی، نیروهای طالبان را در خط مقدم مستقر نمود، اما طالبان بعد از اطمینان از استقرار کامل، برخلاف توافق قبلی، حزب وحدت را خلع سلاح نمود و در اطراف کابل مستقر گردید.<sup>(۱۱)</sup> ائتلاف دولتی هر چند کوشید طالبان را از کابل عقب براند، اما تصرف هرات از سوی طالبان نشان داد که دولت ربانی تاچه اندازه از کنترل اوضاع ناتوان گردیده است و به ناچار دست دوستی به سوی حزب اسلامی حکمتیار، رقیب سرسخت خود، دراز کرد. این کار هم سودی در بر نداشت، زیرا طالبان در ۱۹۹۶ از طریق استان پکتیا وارد کابل شدند و به حکومت چهار ساله ربانی خاتمه دادند.<sup>(۱۲)</sup>

ورود طالبان به کابل، نقطه اوج ناکارآمدی نخبگان سیاسی افغانستان، در ارائه راه حل مناسب جهت تشکیل دولت فراگیر و به تبع آن جلوگیری از گسترش منازعه داخلی، است.

سقوط کابل به دست طالبان، مرحله خونین

دیگری در تاریخ و سیاست افغانستان گشود. به رغم اینکه انتظار می رفت گروه های افغان که به شدت سرخورده و تضعیف گشته بودند، پس از این ماجرا راه حل جدی برای حل این قضیه پیدا کنند، درگیرها در جناح های مختلف ادامه یافت.

### ۳- طالبان: از ظهور تا سقوط، ادامه اختلاف میان نخبگان و تشدید درگیریها

پس از فتح کابل به دست طالبان، نیروهای مسعود به طرف دره پنجشیر عقب نشینی کردند که البته این امر، با تلفات سنگینی برای هر دو طرف همراه بود. در این هنگام دوستم به دنبال اتحاد عبدالملک، یکی از ژنرالهایش، با طالبان مجبور به ترک افغانستان و گریز به ازبکستان گردید. این کار باعث شد منطقه بادغیس به دست طالبان افتاده و در حقیقت، نخستین مرحله تصرف مزار شریف صورت گرفت.<sup>(۱۳)</sup> پس از آن مزار شریف به دست طالبان سقوط کرد و شیعیان، تاجیکها و هزاره های بسیاری توسط آنها قتل عام گردیدند. در این شرایط گروه های متحد شمال به شدت دچار تفرقه و اختلاف نظر شده بودند. فرماندهان محلی به دلیل پشتون بودن و یا دریافت مبالغ هنگفتی پول از طالبان، ضربات جدی بر مجاهدین وارد کردند و این از عوامل مهم تضعیف جناح احمدشاه مسعود - ربانی بود. اختلاف میان



عبدالرشید دوستم و عبدالملک پهلوان در شمال نیز باعث شد تا طالبان با پرداخت پول عبدالملک را از جناح دوستم جدا نماید. به این ترتیب بسیاری از فرماندهان وابسته به دوستم صحنه جنگ را به نفع طالبان ترک کردند.<sup>(۱۴)</sup>

از آنجا که ویژگی مهم اتحاد و عدم اتحاد نخبگان افغان با یکدیگر، بی ثباتی سریع آن است، طالبان بعد از مدتی توانست با دوستم علیه ربانی - مسعود ائتلاف کند. همزمان جناح وحدت به رهبری عبدالکریم خلیلی، در حالی که چند ماه قبل علیه ربانی وارد جنگ شده و تصمیم به براندازی وی داشت، به ربانی ملحق شد.<sup>(۱۵)</sup>

جالب اینجاست که حتی با وجود سقوط کابل به دست طالبان به عنوان نیرویی که برخاسته از همین درگیریها و آشفتگیها بود، درگیریها همچنان ادامه یافت تا جایی که تا سال ۲۰۰۲ و با حمله آمریکا به افغانستان، پروسه پرفراز و نشیب جنگ و صلح ناپایدار میان طرفهای درگیر ادامه داشت. از سوی دیگر به دلیل ناپایداری دوستیها و دشمنیها، هیچ برنامه مشخص و واحدی پیش روی سران گروهها وجود نداشت و هر یک صرفاً برحسب شرایط زمانی و موقعیتی که در آن قرار داشتند، متحدان و دشمنان خود را بر می گزیدند. این فرآیند تا آخرین روزهای سقوط طالبان به چشم می خورد. تنوع گروهها و احزاب در عرصه

مسائل سیاسی و نظامی ایجاب می کرد که رهبران گروههای جهادی برای وصول هر چه سریع تر به یک توافق صلح پایدار، راه مذاکره را در پیش بگیرند تا از این طریق، جنگ داخلی هر چه سریع تر خاتمه یابد. اما مسئله آنجا بود که نوع نگاه نخبگان افغان به مباحثی نظیر حکومت، سیاست، کسب قدرت و راههای پایان مخاصمه و منازعه به حدی متفاوت و متضاد بود که نمی توانست آنها را به سوی یک راهکار مشترک رهنمون شود.

در نخستین روزهای فتح کابل توسط طالبان، اقوام هزاره و ازبک با این امید که بتوانند به حقوق سیاسی و اجتماعی شان دست یابند در صف اتحاد با مسعود قرار گرفتند به ویژه آنکه وی نقش برادر بزرگ تر را در میان گروههای موجود به خود گرفته بود، اما بی اعتنائی مسعود در زمینه تأمین اجتماعی و رفع ستم قومی به هزاره ها و ازبکها باعث شد حزب وحدت و جنبش ملی - اسلامی شمال حمایت خود را از دولت ربانی قطع نموده و به سمت اتحاد با حزب اسلامی تغییر موضع دهند.<sup>(۱۶)</sup> به این ترتیب انگیزه های قومی - قبیله ای منشاء بسیاری از اختلافات میان نخبگان افغان بود و در عین حال در تحولات سیاسی و نظامی این کشور، نقش برجسته ای ایفا می کرد.



## فرجام



نخبگان سیاسی افغانستان با ایفای نقش منفی در پروسه پرفراز و نشیب تحولات افغانستان، بر دامنه جنگها و اختلافات و کینه توزیهای قوم مدارانه افزودند و غائله را تا جایی به پیش بردند که به جنگ خونین میان اقوام و قبایل مختلف افغانستان تبدیل شد و از دل ویرانه های حاصل از آن و در فضای ناامن به وجود آمده، طالبان به عنوان نتیجه اصلی وضعیت ناامن حاکم، تولد یافت. پس از آن نیز نخبگان و سران گروههای قومی و جهادی به جای آنکه چاره ای بر بیچارگی بیندیشند، با آغاز سیاستهای غلط برآمده از قومیت گرایی و فردگرایی منفی، دامنه بحران را به تمام سرزمین افغانستان کشانیدند و این وضعیت تا زمان سقوط طالبان ادامه یافت. همه این موارد حاکی از آن است که نخبگان افغان نتوانسته اند در فرایند سعی و خطا، موفق ظاهر شوند و با غلبه عنصر قوم گرایی بر عامل عقل محوری و خرداندیشی، عملاً راه به جایی نرساندند و موجب بسط منازعه، بی ثباتی و ناامنی فراگیر گردیدند.

### پانوشت ها

- ۱- ویلیام میلی، افغانستان، طالبان و سیاستهای جهانی، ترجمه عبدالغفار محقق، (مشهد: انتشارات ترانه، ۱۳۷۷)، صص ۲۳۳-۲۲۶.
- ۲- باید توجه داشت که مشروعیت، اصطلاحی است که تعریف کردن آن با توجه به وضعیت افغانستان مشکل و تا

حدودی پیچیده است. به لحاظ تاریخی نیز مشروعیت پروسه ای دشوار و هدفی است که دست یافتن به آن در افغانستان سهل الوصول نمی باشد. از زمان شکل گیری افغانستان جدید در اواسط قرن هیجدهم، هیچ دولتی در این کشور با اراده مستقیم عموم مردم به وجود نیامده است و چارچوبهای قانونی عقلایی و مشروعیت مبتنی بر قانون اساسی فقط برای مدتی کوتاه بر این کشور حاکم بوده است (۱۹۷۳ - ۱۹۶۴) و حتی در آن زمان نیز معنای محدودی داشته است. برای اطلاعات بیشتر ر. ک به: دیه گو کوردوزو و هاریسون سلیک اس، **پشت پرده افغانستان**، ترجمه ی اسدا... شقایب، (تهران: انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۹).

- ۳- بصیر احمد دولت آباد، «سیر تحولات قدرت در افغانستان»، فصلنامه سراج، شماره های ۹ و ۱۰، (پاییز و زمستان ۱۳۷۵)، ص ۵۶.
- ۴- آنتونی اسمیت، «مناخ قومی ناسیونالیسم»، فصلنامه مطالعات راهبردی، پیش شماره اول، (بهار ۱۳۷۷)، ص ۲۶۰.
- ۵- چنگیز پهلوان، افغانستان، عصر مجاهدان و برآمدن طالبان، (تهران: نشر قطره، ۱۳۷۷)، ص ۸۹.
- ۶- پیشین، ص ۸۱.
- ۷- بصیر احمد دولت آباد، پیشین، ص ۵۷.
- ۸- چنگیز پهلوان، جریان پرشتاب طالبان، (تهران: انتشارات الهدی، ۱۳۷۸)، ص ۵۰.

9-Barnett R. Rubin, **Afghanistan: The Forgotten Crisis**, Update March - November 1996, (December 1996), <http://www.cip.fuhem.es/afganistan.html>. P. 25.

10- Ibid., p. 26.

- ۱۱- اولیویه روا، افغانستان، اسلام و نوگرایی، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، (مشهد: آستان قدس، ۱۳۶۹)، ص ۶۲.
- ۱۲- ویلیام میلی، پیشین، ص ۲۱۸.

13- Edward Barnes, "Panjshir valley, Friends of the Taliban", **Afghan Government Time**, Nov. 4. 1996.

14- Ibid., 13.

15- Chau Abdulsamad, "The Fall of Afghanistan", **Washington Pegamon Beasley's 1998**, P. 72.

16- Atony Burk, **The Emergence of Modern Afghanistan**, (California: Stanford University Press, 1969), P. 26.